

[Afghanistan Digital Library](http://afghanistandl.nyu.edu/)

adl0148

<http://hdl.handle.net/2333.1/xpnrvx0sx>



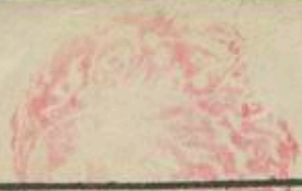
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

۵۲



سلسلهٔ آثار آیت الله العظمیٰ محمد باقر مجلسی



کتاب م فارسی

از تصدیق قاضی القضاة آیت الله العظمیٰ محمد باقر مجلسی

برای تعلیم جماعت صبیحا سال دوم در علوم جدید و باقی مدارس آستان قدس

مطبع مسیلا لاهور طبع شد

قیمت فی جلد ۹ پائی

تعداد جلد ۳۵۰۰



بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين



في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٠
 بمكة المكرمة

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين

في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٠
 بمكة المكرمة

١٢٠٠

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حد بے حد برب عزوجل نعت بیعد با حمد مرسل
بر روان صحاب و آل کرام در رحمت کشاده باد و مدام
اما بعد بر ضامتر ارباب دانش و اصحاب بنیش مخفی نیست که عنصر
مبارک علم و دانش مایه حیات جمیع اقوام به تخصیص اهل اسلام و سبب
بقائے سنت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بوده و هست و جمیع ملل
عالم و طوائف بنی آدم از برکت این گوهر بے بها از خفییض ذلت باوج
رفعت ارتقا جستند و عقلاے زمان بعد از تفتیش حقایق ۶ در برین نتیجہ
رسیده اند که معرفت خداوندی و انتظام امور دنیوی و اخروی صرف
وابستہ دانش است و بس و اینکه هر ملت که از مایه این فضل عاری بوده
از آسائش داین محروم ست و نیز اہمیت علم را خداوند متعال و حضرت
رسول با کمال با عالم ابیضاح داده و در کلام قدیم کریم بدین پنج ارشاد
فرمودہ شدہ است و قل رب زدنی علماً و در جائے دیگر چنین و الَّذِیْنَ
اُدُّوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ و همچنین حضرت نجر صاوق علیه الصلوة والسلام

چنین خبر داده اند الْعِلْمُ حَيَاةُ الْإِسْلَامِ وَ عِمَادُ الدِّينِ وَ دَرِيحُ
يَكِي از مذهب عالم این قدر تحریص علم موجود نیست که در ملت مقدس
اسلام ورود یافته است و ظاهر است که ترویج این فیض عام در هر
ملت دایسته توجه شخص اول و فرد اکمل یعنی پادشاه و مربوط باراده
اوست و چون اعلیحضرت پادشاه دیانت پناه هدایت آیین اعنی
سراج الملة والدين امیر حبیب الله خان پادشاه خود مختار دولت
علیه افغانستان و ممالک محروسه آن که یارب روزگار دولتش پاینده
و کوب اقبال و ابهت تابنده باد برای تربیت و تعلیم کافه
رعایای فدی و جان نثار و پرورش روحانی صفاء و کبار
ملکت خود سرچشمه این فیض سرمد جاری و گلستان علم و هنر را آبیاری
فرموده بیت العلوم حبیبیه را در اصل دار السلطنه دولت خداداد
مفتوح و حقایق علم و ادب را بواسطه آن مشروح گردانیده از
برای تنظیم این امر خطیر تکمیل این خطب جمیل حضرت عالی متعالی
نائب السلطنه دولت قوی شوکت افغانستان را که روح علم دروان
دانش است مامور فرمودند که بقرار تجاویز سررشته دار تعلیم عمومی

بقرار تجادیز سررشته دار تعلیم عمومی افغانستان که دارائے کمالات
دانی و والای تجاریب کافی صبغه تعلیم است در ترویج علم و
اشاعت علم مساعی جمید بکار برده تخم دانش را در ملت افغانستان
بکارند و سررشته دار محدود علاوه بر اجراء مدرسه العلوم
جیبیه و شعب متفرقه مدارس ابتداییه که برائے تعلیم علوم ضروریه
دینییه و دنیویه اطفال مسلمانان باز شده و تالیف خانه را نیز یکی
از فروغ کامله بیت العلوم مبارکه جیبیه مقرر داشته و امور
ذیل را ملحوظ نمودند (۱) تالیف و تصنیف کتب و رسائلی که در
مدرسه العلوم جیبیه و باقی مدارس متفرقه دولت خداداد در علوم متفرقه
تعلیم داده میشود (۲) تالیف و تصنیف کتب و رسائلی که علاوه از
کتب تعلیم برائے بهبودی و ترقی ملت و دولت اسلام ضروری باشد -
(۳) انتخاب و ترجمه کتب و رسائلی که در ممالک اسلامی دیگر عثمانی و
ایرانی و هندی بالسنه متفرقه عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و اردو
طبع شده تا عموم رعایای این دولت قوی صولت علاوه بر تحصیل
علوم دینییه و کمالات جدیده در مدارس عمومی از مطالعه این مؤلفات

مفیده نیز حفظ وافر گیرند و این سلسله مبارکه را با هم سلسله مؤلفات
تالیف خاندان سراجیه بیت العلوم جیبیه کابل مقرر ساختند لهذا تشکر
این نعمت عظمی و موهبت کبریه بر کاذبه رعیت افغانستان لازم
و دعای بقای این بادشاه جوان بخت هنر پرورده بر قاطبه ملت
اسلام مستحکم است که همواره همتش مصروف اشاعت علم و دانش
و ضمیر منیرش خدایان هنر و مینش است و ختم کلام بر دعای
مزید عمر و اقبال این خرد کامکار و خدیو نادره میرود ✽
اے در بقای عمر تو خیر جهانیان
باقی مباد هر که نخواهد بقای تو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ط

أَحْمَدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى

انتخاب از کیمیای سعادت

شکر و سپاس فراوان بعد و ستاره آسمان - و قطره
باران و ریگ بیابان - و برگ درختان - و ذره های زمین
و آسمان - مر آن خدای را که یگانگی صنعت او است و جلال
و عظمت و کبریا خاصیت او - و درود بر محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم که سید پیمبران است و رهتار و رهبر مومنان - و
بر جمله یاران و اهل بیت او که هر یکی از ایشان پیشوای
است و نمائنده راه شریعت اند +

بدانکه هر که مسلمان شود - اول بروی واجب آن است
که معنی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله را (یعنی نیست معبودی

بر حق بجز خدایتعالی و محمد رسول خداست) چون بزبان گفت
بدل بداند و باور کند چنانچه هیچ شک را در آن راه نباشد *

در بیان طهارت

در کلام مجید است که خدایتعالی پاکان را دوست دارد
و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که الطهور شطر
الایمان یعنی پاکی نیمه ایمان است و گفت که نبی الدین
علی النظافة یعنی بنای مسلمانی بر پاکی است - پس گمان مبر
که اینهمه فصل و بزرگی پاکی راست که در تن و جامه باشد
باستعمال آب بلکه پاکی بر چهار طبقه است :-

طبقه اول - پاکی ستر دل است - از هر چه جز حق
تعالی است چنانچه حق تعالی گفت قل الله نسیه ذاهم
یعنی بگو الله پس بگذار آنها را - و مقصود ازین آن
است که دل از غیر حق تعالی خالی شود و بحق تعالی
مشغول و مستغرق شود و این درجه ایمان صدیقان است *

طبقه دوم - پاکی ظاهر دل است از اخلاق پلید - چون حسد و کبر و ریا و حرص و عداوت و عنوت و غیر آن تا آراسته شود باخلاق پاک و پسندیده - چون تواضع و قناعت و توبه و صبر و خوف و رجا و محبت و غیر آن - و این درجه ایمان منتقیان است *

طبقه سوم - پاکی جوارح و اندامهای تن است از معاصی چون غیبت و دروغ و حرام خوردن و خیانت کردن و به نامحرم مگر بستن و غیر آن - تا آراسته شود به ادب و فرمان برداری در همه کارها - و این درجه ایمان پارسایان است *

طبقه چهارم - پاک داشتن تن و جامه است از پلیدیها تا جمله تن آراسته شود برکوع و سجود و ارکان نماز - و این درجه پاکی مسلمانان است - که فرق میان مسلمان و کافر در معامله باین نماز است - و سه طبقه اولی طهارت باطن است و طبقه چهارم طهارت ظاهری است *

و طهارت ظاهر نیز بر سه قسم است - یکی پاکی از نجاست - دوم از حدث - سوم از افزونی و فضلات تن و پاکی حدث پنج چیز باید دانست - آداب قضای حاجت - و استنجا - و وضو - و غسل - و تیمم - تا بهر کدام که حاجت باشد و روا باشد اقدام نماید - و پاکی فضلات تن بر دو نوع است *

نوع اول - چرک هاست که در میان موی سر و محاسن باشد به شانه و آب و گل و گرمابه زایل باید کرد - و اگر در گوشه چشم گردد آید وقت وضو با انگشت پاک باید کرد - و اگر در گوش باشد پون از گرمابه بر آید آنرا قهقهه باید کرد - و اگر در بینی و بن دندان باشد بمسواک و مضمضه و استنشاق برود - و اگر بر بند انگشتان و پشت پای و پاشنه یا در سر ناخن و تمامی تن گردد آید ازاله این همه سفت است - در جائیکه مانع نفوذ آب باشد - اگر مانع بود ازاله آن فرض است *

نوع دوم - پاکى از باقى فضلات است و آن هفت است
اول موى سر است و سترون آن اولى - مگر اهل شرف
بىنى سادات علوى را - اما بعضى را سترون و بعضى را
گذاشتن مكرده است و ازان نهى آمده - دوم موى
سبب باللب بالا راست داشتن سنت است و
فرد گذاشتن نهى است - سوم موى زير بغل در
هر چهل روز كندن سنت است - چون در ابتدا
عادت كند آسان ميباشد و اگر عادت نكرده باشد
سترون اولى تر تا خود را تعذيب نكرده باشد - چهارم
موى زير ناف و ازاله آن بسترى سنت است
و بايد كه از چهل روز تاخير نكند - پنجم ناخن گرفتن
است تا چرك در آن گرو نشود - ششم ناف
بريدن است و آن در وقت ولادت بود - هفتم
ختنه كردن +

در بیان نماز

نماز ستون دین مسلمانی و بنیاد دین است و پیشرو و سید همه عبادات است - هر که این پنج نماز فریضه بشرط آن و بوقت آن بجا آرد عهدی بسته آید او را با حق تعالی که در امان و حمایت او تعالی باشد و چون از کبایر دست برداشت - هر گناه دیگری که بر وی رود این پنج نماز کفارت آن باشد - رسول صلی الله علیه و سلم گفت مثل این پنج نماز چون جوی آب روان است نه بدر مهرای کسی میگذرد - و او هر روز پنج بار خود را به آن می شوید ممکن بود که بر وی پنج چرک بماند؛ گفتند نه یا رسول الله - گفت این پنج نماز گناه را همچنان ببرد که آب چرک را - از وی صلی الله علیه و سلم پرسیدند که از کارها کدام فاضل تر است؟ گفت نماز بوقت خود بپا داشتن - هر که ازان دست برداشت

دین خود را دیران کرد - نیز فرمود - کلید بهشت نماز
است - و گفت خدایتعالی بر بندگان خود هیچ فریضه
نگردانید بعد از توحید دوست تر از نماز - و اگر
چیزی دوست تر داشتی فرشتگان خود را به آن
مشغول کردی و ایشان همه در نماز باشند گروهی در
رکوع - گروهی در سجود - گروهی ایستاده و گروهی نشسته
و گفت که هر که یک نماز بحداً ترک کرد کافر گشت
یعنی نزدیک شد بکفر - و گفت اول چیزیکه در آن
نگاه کنند در روز قیامت نماز بود - اگر تمام باشد
و بشرط بود بپذیرند - و دیگر اعمال تابع آن شود
چنانچه بود بپذیرند - و اگر ناقص بود بر روی وی
باززنند با همه اعمال دیگرش - و گفت هر که طهارتی
نیکو کند و نماز بوقت خود بگذارد و رکوع و سجود تمام
بجا آورد و بدل خاشع و متواضع گردد نماز او میبرود
تا بعرش سفید و روشن - و میگوید خدایتعالی ترا نگهدارد

چنانکه تو مرا ننگداشتی - و هر که نماز بوقت خود نکند و طهارت نیجو نکند - و رکوع و سجود بمشروع تمام بجانیارد آن نماز می رود - تا آسمان سیاه شده و میگوید خدایتعالی ترا ضائع گرداند - چنانچه مرا ضائع کردی - تا آنکه که خدای تعالی خواهد - آنگاه نماز وی را چون جامه آهن دریم پیچند و بر روی او باز زنند لغو باشد منها +

در بیان زکوة

زکوة از ارکان مسلمانی است - رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بنای اسلام بر پنج اصل است - کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و نماز و زکوة و روزه و حج در خبر است کسانی که زر و بسم دارند و زکوة ندهند هر یکی را داعی بر سینه نهند چنانکه از پشت بیرون آید - و بدانکه ستر زکوة سه چیز است + یکی آنکه خلق مامور اند به محبت حق تعالی - چنانکه هیچ

چیز را دوست تر از خداوند ندارند و هیچ مومن نیست
که این دعویٰ نکند اما دعویٰ را به نشانی و برهانی
حاجت آید - تا کسی بدعویٰ بیجاصل مغرور نشود - چون مال
یکی از محبوبات آدمی است او را باین بیازمودند و گفتند
که اگر صادقی در دوستی - این یک معشوق خود را فدا
کن تا درجه خود در دوستی حق تعالی بشناسی +
ووم - تطهیر دل است از پلیدی بخل - چه بخل در
دل چون نجاستی بود که آن سبب ناشائستگی قالب
وی است قرب حضرت حق تعالی را - چنانکه نجاست
ظاهر سبب ناشائستگی قالب وی است حضرت نماز
را - و دل از پلیدی بخل پاک نشود الا بخرچ کردن
مال - و بدین سبب زکوة پلیدی بخل را برود +
سوم - شکر نعمت است که مال نعمتی است که در حق
مومن سبب راحت دنیا و آخرت باشد - پس چنانکه
نماز و روزه و حج شکر نعمت تن است زکوة شکر

نعت مال است *

در بیان روزه

روزه رکنی از ارکان مسلمانی است - رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت حق تعالی میفرماید - هر نیکوئی را بده مکافات کنم تا به هفت صد - مگر روزه که آن مراست خاصه و جزای آن من دهم و می فرماید - مزد کسانی که از خواهش نفس صبر کنند در هیچ حساب و اندازه نیاید - بلکه از حد بیرون بود - و گفت بوی دهان روزه دار نزد حق تعالی از بوی مشک خوشبو تر است - و روزه بر سه وجه بود - روزه عوام همین نگاهداشتن بطن و فرج است و این کمتر درجات است - روزه خواص این است که تمام اعضای خود از کارهای ناشائست باز دارد - چنانکه چشم را از دیدن حرام و گوش

را از شنیدن سخنان زشت و زبان را از گفتن
 بیهوده - و دست و پا و همه جوارح و اعضا را
 از افعال ناشائست منع کند و هر که روزه دارد و
 چنین کارها کند مثل او چون بیماری بود که از میوه
 خوردن حذر کند و زهر بخورد و روزه خواص
 خواص که بلندترین درجات است این است
 که دل خود را از اندیشه هر چه بجز حق تعالی ست
 بنگاهدارد +

در بیان حج

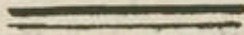
حج از ارکان مسلمانی است و فرض عمر است
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هر که حج
 کند بی آنکه تن بفسق آلوده کند و زبان به بیهوده و
 ناشایسته مشغول کند از گناهان بیرون آید - چنانکه
 آنروز از مادر زائیده باشد - و گفت بسیار گناه است

که آنرا بیچ کفارت نبود مگر ایستادن در عرفات - و
گفت هر که از خانه بیرون آید باندیشه حج و در راه
بمیرد اجر او بر حق تعالی است - و فرمود یک حج بهتر
از دنیا و هر چه در آن است و آنرا جزا نبود مگر
بهشت †

در بیان قرآن خواندن

قرآن خواندن فاضلتزین عبادات است - خاصتاً
که در نماز برپا ایستاده باشد - رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت که فاضلتزین عبادات اُمت من
قرآن خواندن است و فرمود که هر کرا نعمت قرآن دادند
پندارد که هیچکس را بزرگ تر از آنچه او را داده اند
چیزی نداده اند و فرمود در روز قیامت نزد حق
تعالی هیچ چیز بزرگتر از تلاوت قرآن نیست - آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که دلها را از معصیت

مانند آهن زنگار گیرد - گفتند یا رسول الله. چه
زودده می شود - گفت بخواند قرآن و یاد کردن
مرگ +



انتخاب از رساله منہاج العابدین

بدان ای عزیز زینهار بغیر حق تعالی اعتماد مکن -
تا پیشمان نفوی به از حق غافل مباش - تا شیطان بر تو
راه نیابد به هیچ چیز مغرور مشو تا هلاک نگردی به دل
از حرص خالی کن - تا راحت یابی به در کار حق
باش - تا کار تو ساخته گردد به دل به کس بلند تا زبان
نکنی به کس را عیب مکن - تا به عیب مبتلا نگردی به
در تنگیها صبر کن تا کشایش یابی به طمع از دل دور کن -
تا خوار نگردی به از همه نومید شو تا کار تو بر آید به سا -
با خلاص کن - تا جزا یابی به غم دنیا محذور - تا دل تو تباه
نشود به راستی پیش گیر - تا رستگار شوی به آزار کس
منخواه تا امان یابی به کسی را به حقارت منگر - تا خوار
نشوی به از جهت دنیا اندوگلین مباش تا پریشان

نگردی و مرگ را یاد کن - تا دل تو بدینا نگراید و در
امانت خیانت مکن و بیهوده گوئی را سر همه آفتها
دان و منت بردار - منت منه - تمام را بخود راه مده
حاجت روانی کار بزرگ دان و عقوبت باندازه گناه
کن و بهر جا که باشی - خدا را حاضر دان و گتسخ مباش
عهد را در حال سخط و رضا نیکو نگهدار و چون با
اهل دنیا نشینی - خدای تعالی را فراموش مکن و توقع
از کس مکن - تا عزت یابی و فروتنی کن تا به بزرگی رسی
شکر حق بجا آر - اگر نعمت دنیا و دین خواهی و این مباش
تا امان یابی و با حق باش اگر عیش جاودانی خواهی و خدمت
بزرگان کن تا به بزرگی رسی و صبر پیش گیر اگر عاقبت
خواهی و خود را بحق سپار - تا بسامان شوی و خود را بیخ
قدر منه تا با قدر گردی و قناعت کن - اگر تو نگری خواهی
در بند چیز مباش - تا آزاد شوی و خود را مبین - تا به
معرفت رسی و در طلب صادق باش تا بیانی و حرمت

مگهار تا محترم گردی + خوش خوی باش تا عزیز گردی +
سودائی پیش گیر تا دران سود کنی + خشم خود فرو خور -
تا راحت یابی + کاری کن که پشیمان نگردی + در عیب
خود فرو شو اگر هوشیاری + با همه رفیق و نرمی کن + بر
نعمت کس حسد مکن تا عافیت یابی + یار دوستان خدا
باش تا محتشم گردی + بر زبیر دوستان شفقت کن تا
بر هر کسی + در کارهای دنیا آهستگی کن تا شیطان بر تو نظر
نیابد + دلهای مردان خدا را دریاب تا خوشنودی حق یابی
بد خوئی را ترک ده تا عیش بر تو تلخ نگردد + در معامله
سخن پمپج تا خسته نگردی + با همه آسانی کن تا در امان
باشی + در شتی با مسلمانان مکن تا نزدیک همه دوست
گردی + از خود طلب اگر جوانمردی + حق را یاد کن تا دل
تو سیاه نگردد + در ماندگان را دریاب تا در نمائی + جز حق
میبندیش اگر طایبی + خلاف ترک ده تا بسلاست مانی +
از حکم حق سر منتاب تا عاصی نشوی + آنکه با تو بدی کند

با دمی نیکی کن + با قافله رو که رهزنان بسیار اند و دشمنان
در کار + سر برین در پنه - یا برو و سر خود گیر + خود خواه
مباش اگر دوست خواهی + دوستی آن به که برای خدا بود
بار خود بر کس منه - اگر عزت خواهی + بزرگی بر هیچکس منه
تا خوار نگردی + پند بشنو تا سود حاصل کنی + بحق پناه گیر
تا خلاص یابی + وقت را بشناس اگر صرانی + طمع از خلق
بردار تا محتاج نگردی + هوای نفس را خلاص کن - اگر
دلادری + کار باندیشه کن تا زیان نکنی + از حق نصرت
خواه تا یاری یابی - بحق بگریز تا از دشمن برهی +

انتخاب از مالا بدمنه

آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم خبر داده است - بآن ایمان باید آورد - و آنچه فرموده است - بر آن عمل باید کرد - و از آنچه منع کرده - باز باید ماند +

رسول خدا صلی الله علیه وسلم با یکی از صحابه وصیّت فرمود که شرک بخدا نکنی - اگرچه گشته شوی و سوخته شوی - و تا فرمانی والدین مکن - اگرچه امر کنند که از زن و فرزند و مال خود بدر شو - و نماز فرض را عمداً ترک مکن +
از آن سرور علیه السلام روایت کرده اند که هر که بر نماز فرض محافظت کند او را نور و حجّت و نجات باشد روز قیامت - و هر که محافظت نکند نه او را نور باشد نه برهان و نه نجات +

له این حکم بنا بر عزیمت است +

پارچه پوشیدن بقدر ستر عورت و دفع سرما و گرمای
 مهلک فرض است و زیاده ازان برای زینت مأمور و
 اظهار نعمت خدا و ادای شکر مستحب است - و دامن
 دراز تا نصف ساق باشد و دامن تا شتالنگ جائز
 است - و فرو تر ازان حرام است - و شمله یک وجب
 به نیت سُنّت مستحب است - و زیاده تکلف در لباس
 بنا بر اسراف و تکبر حرام است یا مکروه و بدون آن
 مباح است *

در حدیث آمده که طلب حلال فرض است بعد از
 فرائض - و بهترین کسب عمل دست خود است - داؤد
 علیه السلام عمل از دست خود میکرد و میخورد *
 هر که عبادت کند برای دیدن و شنیدن مردم -
 نزد خدا ثواب آن نباشد *
 غیبت بینی عیب کسی را غائبانه ظاهر کردن حرام

له یعنی بدون نیت صالح ۱۲

است - خواه عیب در دین او گوید - یا در صورت یا در
نسب یا غیر آن - آنچه او را ناخوش آید - مگر غیبت ظالم
حلال است +

غیبت نیست مگر شخص معین معلوم را بد گفتن - اگر
اهل شر را غیبت کند - غیبت نباشد +
نخیمه یعنی سخن یکی بدگیری گفتن که موجب ناخوشی
فیما بین آنها باشد نیز حرام است +

دشنام دادن دیگری را بزبان یا با اشاره سر یا چشم
یا دست یا مانند آن یا خندیدن بروی برنجیکه موجب
هتک حرمت او باشد - حرام است - رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرموده حرمت مال و آبروی مسلمان مثل حرمت
خون او است - و حق تعالی بکعبه فرموده که با وجود آنکه
ترا حرمت زیاده داده شده - لیکن حرمت مسلمان و
حرمت خون او و مال او و آبروی او از تو زیاده
است +

تجسس مال مسلمانان برای عیب جوئی آنها حرام
است و بدترین دروغ شهادت دروغ است و قسم
دروغ که بدان مال مسلمانی را بناحق تلف کند *
قضیه و مناقشه که در میان افتد - واجب است -
که آنرا بشرح رجوع کند - و آنچه شرع دران حکم
کند - اگرچه خلاف طبع او باشد - واجب است که آنرا
بطیب خاطر قبول کند - کرده داشتن آن کفر است
و مستلزم انکار شرع *
عجب و تکبر کردن و نفس خود را از دیگران بهتر
دانستن و غیر خود را حقیر دانستن حرام است - حق
تعالی می فرماید نفس خود را به پاکی یاد نکنید - بلکه
خدا هر کرا میخواهد پاک میکند - اعتبار مرخاتمه راست
و خاتمه کسی را معلوم نیست که چه خواهد بود - در
حدیث آمده که حق تعالی بعضی کسان را بهشتی نوشته
است و تمام عمر عمل دوزخ میکند و آخر کار تائب

پیشود و عمل بهشت میکند بهشتی پیشود- و بعضی
کسان را دوزخی نوشته و تمام عمر عمل بهشت میکند
آخر کار نوشته ازلی غالب می آید و عمل دوزخ
میکند- دوزخی پیشود +

تفاخر به انساب حرام است و نیز تکاثر
به مال و جاه حرام- و خداوند تعالی فرموده که
کریم تر نزد خدا متقی تر است +

بازی کردن به شطرنج یا نرد یا مانند آن حرام
است- و اگر در آن مال مشروط باشد- قمار باشد-
و حرام قطعی و گناه کبیره باشد- و منکر حرمت
آن کافر- و نیز بازی کردن به پرانیدن کبوتر یا
جنگانیدن مرغ و مانند آن حرام است +

کسی که بر تو احسان کند- شکر او کردن و
مکافات نمودن مستحب است یا واجب- و انکار
کردن و کفر آن نمودن معصیت است- چه هر که

شکر بنده نکرد شکر خدا نکرد +
 کثرت درود بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 مستحب است و خالی بودن مجلس از ذکر خدا و درود
 بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مکروه است +
 مرد را تشبه بزنان دزن را تشبه بمردان و مسلم
 را تشبه بکفار و فساق حرام است +
 حقوق مسلمان بر مسلمان شش چیز است - عیادت
 مریض - حضور جنازه - قبول دعوت و افشای سلام -
 تشمیت عا طس - خیر خواهی بهم در حضور و بهم در غیبت +
 باید که دوست دارد مسلمان برای مسلمانان
 آنچه برای نفس خود دوست دارد - و مکروه دارد در حق
 آنها آنچه برای خود نه پسندد - و رد سلام واجب
 است +
 آنچه در احادیث از کبائر دارد شده این است -
 شرک و نافرمانی والدین و قتل نفس - و قسم دروغ

و شهادت دروغ - دشنام محصنه و خوردن مال
 یتیم - و خوردن ربا - و گریختن از جنگ کفار - و قتل
 فرزند - چنانکه کفار و ختران را قتل میکردند - و زنا
 کردن و قطع طریق - و بغی بر امام عادل - و سحر
 کردن ❖

در حدیث آمده که بزرگتر کبائر آن است که کسی
 پدر و مادر خود را دشنام دهد - گفتند - والدین را چگونه کسی
 دشنام دهد - فرمود والدین دیگری را دشنام دهد - و
 او والدین این را دشنام دهد ❖

در حدیث علامات منافق این است - دروغ گوئی -
 خلاف وعدهگی - خیانت در امانت - نذر بعد عهد - دشنام
 در منازعت ❖

نشستن در مجلس علما و صلحا افضل است -
 اگر میسر شود - و هرگاه میسر نشود گوشه نشینی بهتر
 است و در وقت خوردن طعام و آب سنت آن

است که اول بسم الله گوید و آخرش الحمد بشد - و آب
سه کت بنوشد - و در اول و آخر طعام دست
بشوید *



انتخاب از صد حکایت

حکایت ۱- حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام که پادشاه جن و انس و سائر مخلوقات بود خواست که ضیافت جمله مخلوقات کند هزار انبار خوردنی بر لب دریا گرد آورد ناگاه حیوانی از دریا سر بر آورد و گفت که امروز همان تو ام تمام خوردنی را از خام و پخته فرد برد و باز فریاد میکرد که هنوز نیم سیر نشده ام حضرت سلیمان بر عجز خود اعتراف نمود که یک حیوان را شکم سیر نتوانستم خورانید- پس بضيافت جمله مخلوقات چه رسد+ حاصل مطلب- قدرت الی از عقل انسان ضعیف برتر است و درین مقام بی اعتراف و عجز چاره نیست

بیت

ضعیفان بهذل تو هرگز قومی

نگردند ترسم تو لاغر شوی

حکایت ۲ - روزی امیرالمومنین عثمان بن عفان رضی
الله عنه یکی را از موالی خود بجرمی گرفتار دید خادمی را فرمود
تا او را بسزا رساند چون خادم تازیانه کشید آن غلام آه
سرد از دل بر آورد جناب امیرالمومنین را از استماع آن
تاثری در دل پیدا شد گفتند که ترا بنام خدا بخشیدم و
آزاد کردم تا مالک من نیز بروند رستاخیز مرا بیا مرزد
و از آتش آزاد کند که عذاب آن روز برتر از عقوبت
این جهان است *

حاصل مطلب - رحم دلی علامت بهشتیانست و سنگدلی
نشان دوزخیان - **بیت**

تو هم بر دری هستی امیدوار
پس امید بر در نشینان بر آر

حکایت ۳ - پادشاهی بود که در سخاوت نام حاتم طائی
را طی کرده و خزانهای خود را بر محتاجان صرف نموده یکی

از ندما گفتش که خزان پناه سلطنت است نباید که وقت حاجت فرومانی - بیت

اگر هرچه داری بکف بر نهی

گفت وقت حاجت بماند تهی

نشید و هرچه داشت بصر رسانید - روزی یکی از دشمنان

برو لشکر کشید پادشاه را پریشانی خاطر حاصل آمد که چگونه

لشکر بی زر جنگ تواند کرد - الغرض اکابر تجار گرد آمدند

و نرد خطیر فراهم نمودند تا کار سازی لشکر بدان نموده شد

و رعیت نیز زور آوردند تا از برکت سخاوت بر دشمن

ظفر یافت لیکن بعد ازین حادثه در هر امر اعتدال را

کار می فرمود تا نوبت بدین پریشانی نمیرسید

حاصل مطلب - دور اندیشی در هر کار لازم است خصوصاً

در اخراجات - رباعی

چون رنده بسوی غیر بخشنده میباش

چون تیشه بسوی خویش پاشنده میباش

تعلیم ز آره گیر در کسب معاش
چیزی بسوی خود کش و چیزی میپاش

حکایت ۴ - یکی از زاهدان نامدار پسری داشت شوخ
و گستاخ چوبی را نوک آهنی زده بسوی آب بیچارگان
راهروان را می شکست مردم از اذیتش بجان آمده
شکایت پیش زاهد بردند زاهد در بحر استعجاب غریب
شد که این فعل شنیع پسر مرا چگونه پیدا آمد و حال
آنکه من گاهی کسی را بدین گونه اذیت رسانیده ام ناچار
پیش زن خود داستانی ازین غم دل بیان کرد - زنش گفت
که من نیز گاهی مزحج کبائر نشده ام و لیکن یک هفته
قبل از وضع حمل این فرزند دل بند مرا شوق دیدن باغ
دامن جان بگرفت - در باغ فلان امیر رفتم و بسیر گلگشت
مسرقتی حاصل نمودم و بهر گل و میوه تفرج کنان میبیدیم
ناگاه اناری تازه چون حقه عقیق بر شاخ زمرودی آویخته
بنظر رسید - مصرع

دلی پُر خون لبی پُر خنده داشت

بنی اختیار دلم بدان رغبت نمود - خواستم که زود تر ازان مقام
گذر کنم لکن دست شوق گریبان صبرم درید و سوزنی
که با خود داشتم دران دانه انار خلا نیده بر زبان نهادم و
از باغ برون آمده راه خانه خود پیش گرفتم و میدانم که
غیر ازین تفصیری از من بعمل نیامده - زاهد چون ازین
راز اطلاع یافت باغبان را طلبیده قیمت انار را ادا
کرد و بعد ازان در حق فرزند خود دعای خیر نمود - تا
در اندک مدّت اثر مناجات پدید آمد و آن پسر عادت
ضرر رسانی ترک نمود +

حاصل مطلب - هر کس که در راه زهد و تقوی قدم نهد
گرد قصور را بقدر یک ذره بحالش گنجایش نباشد -
چون جامه سفید که باندک غبار تلف شود و اگر سیاه
باشد از آلودگی چرک و غبار پر داندارد - بیت
هر کرا قرب الهی بدیشر

هر نفس میباشد او را صد خطر

حکایت ۵ - دو برادر بودند تجارت پیشه - و از دولت بهره داشتند یکی را پسری و دیگری را دختری بود چون بهنگام شباب رسیدند - محن وصلت در میان آمد - پدر عروس گفت - تا داماد من بهتر نیاموزد دختر خود را باو نخواهم داد - زیرا که مال و مکنت دنیا قابل اعتبار نیست - و کیسه پیشه در همیشه پر زر است - همچنین وقتی آن پسر بعزم سفر باری تجارت بر بست و اموالش بدریا غرق شده خود به تخته پاره بساحل رسید و برای تحصیل معاش کفش های کهنه برداشته بر سر راهی نشست و پیشه پینه دوزی اختیار کرد - قضا را عمویش با سیاب تجارت در آن بندر وارد شد - و او را بشناخت و بخانه خود برو و گفت - چرا پیش ازین گفتی که کسب پینه دوزی میدانم تا به مناکحت دختر مضائقه نمی شد - الغرض بوطن خود مراجعت نمود و دختر را بعقد ازدواج او در آورده آنچه

اموال و اسباب داشت اختیار آزا به قبضه تصرف آن
جوان داد +

حاصل مطلب - بهترین خزائن جهان هنر است - و
بدترین آفات بیکاری هر کسب و کمال که انسان پیش
گیرد باید که آزا به تمام برساند - فرد

کسب کمال کن که عزیز جهان شوی
کس بی کمال بیچ نیزد عزیز من

حکایت ۶ - سلطان علاءالدین را چون وقت سلطنت به
آخر رسید - هر سه فرزندان خود را طلب کرد و بهر یک
سه تیر یک جا نموده داد تا بشکنند آنها بزور بازوی
جوانی سعی کردند بجای نرسید باز بهریکی از ایشان تنها
تیری داد بشکنند - سلطان گفت اگر از هم جدا شوید
دشمن یک یک را از میان خواهد برداشت - و اگر
باتفاق یکدیگر زمدگانی کنید هیچکس بر شما دست نخواهد
یافت - بریت

سعادت غنچه برگش اتفاق است
 هدایت زلف و مقراضش نفاق است
 حاصل مطلب - اتفاق موجب ملک و دولت است - و
 نفاق باعث غاری و نکبت - دانا را بجز اتفاق و مصالحت
 کاری بهتر نیست +
 حکایت ۷ - روزی نوشیروان عادل سراز در سیچ ایوان
 خاص برون آورد پیر زنی را دید کوزه شکسته در دست
 دارد - آب اذان می ریزد و روی خود می شوید - افسوس
 بسیار نمود و آفتاب مرصع بدو فرستاد و باز اندیشید که چون
 آفتاب باو رسد خواهد دانست که بادشاه کوزه شکسته مرا
 دیده است و ازین معنی نجل خواهد شد پس محکم کرد - که
 آفتاب را به چندین هزار درم بفروشند و در نقد بطریق ذلیف
 باورسانیده باشند +
 حاصل مطلب - بزرگان در حالت نیکی نجات کسی را
 ردا نداشته اند زیرا که نجات سبب دل شکنی و ندامت

خبر می شود و دل شکنی از گناهان بزرگ است که تلافی آن
 امکان ندارد - و شیشه شکسته پیوند نمی شود - بریت
 جراحات تیغ از زبان دور شد
 بدل زخم گفتار ناسور شد

حکایت ۸ - عابدی بر قلعه کوهی مقام داشت و اوقات
 به عبادت حق تعالی میگذرانید و وظیفه افطار او از غیب
 میرسید - روزی آن طعام معتاد بدستش نیامد - عابد از گرسنگی
 بی طاقت شده بطرف قریه روان گشت - از قضا بدر خانه
 گبری رسید و سوال کرد - صاحب خانه سه قرص جوین
 بوی بخشید - سگی ازان خانه بر آمد و در عقب او بیفتاد
 عابد بحکم آنکه مصرع

دهن سگ بلقمه دوخته به

یک قرص پیش او بینداخت - سگ آنرا فرو برده
 تعاقب نمود - عابد از خوف اذیت قرص دیگر بوی داد - سگ
 آنرا نیز بکار برده در عقب او روان شد - عابد تاچار قرص

سومی را بوی داده راه خود پیش گرفت - و سگِ حریف
همچنان از دُنبالش روان بود زاهد گفت عجب بجیا و طماعی

مثنوی

صاحبِتِ غیر از سه نان چیزی نداد
هم تو او را بستنی ای کج نهاد
دین زمان از پی دویدن بهر چیت
جامه من را دریدن بهر چیت
سگ گفت ای عابد انصاف کن که بی جیا کیست -
سالهای دراز است که من و ظیفه خوارِ مشقت استخوان
و لقمه نان این گبر پریم - بلکه بارها از رهگذر غفلت
و ظیفه مرا فراموش کرده چونکه پرورده احسان او یکم با وجود
محنت فاقه از برای لقمه نان بدر دیگر آبرو نریختم -

مثنوی

تو که نامد یک شبی رزقت بدست
در بنای صبر تو آمد شکست

از در خلاق رو بر تافتی
 بر در گبری روان بشتافتی
 بهر نانی دوست را بگذاشتی
 میکنی با دشمن او آشتی

عابد از سخن سگ متنهب شده دامن قناعت گرفت -
 و بی صبری را ترک کرد *

حاصل مطلب - کسی که در رزاق حقیقی را محکم گرفت
 و بحکم یک در گی و محکم گیر - بر داده او قناعت کرد -
 هرگز بی صبری را شعار خود نخواهد ساخت - و از خزانه
 غیب او هیچ وقت محروم نخواهد شد *

حکایت ۹ - روزی نوشیروان عادل بشکار بیرون
 آمده بدهی گذر کرد و هتقانی پیر را دید که درخت را می
 نشاند پادشاه گفت ای پیر طمع داری که بر آن بخوری - پیر
 گفت کسان کشتند و ما خوردیم ما نیز بکاریم تا دیگران
 بخورند - نوشیروان بدین جواب تحسین فرموده چهار هزار

درم صله بخشید پیر دهمقان گفت که کسی را دیده که درختی
 نشاند و همان روز بر آنرا خورد نوشیروان گفت نه - و
 چهار هزار درم دیگر بوی بخشید پیر گفت سبحان الله سپاس
 ایندویست که درخت من بدین زودی دو بار بار آورد -
 و بادشاه بر حسن گفتار آن دهمقان آفرین نمود و ده مذکور
 را بوی انعام فرمود +

حاصل مطلب - قدر دانان عاقل قیمت سخن را چنان
 می شناسند که جوهریان قدر جوهر را آری پیش ارباب
 فهم قدر سخن بیش از جواهر است +

حکایت ۱۰ - شخصی پیش پیغمبر زمان آمد و گفت که من
 در مرض عصیان گرفتارم - و پیوسته در زودی و زنا و
 دروغ گوئی بسر میبرم و نمیتوانم که همه را بیکبار ترک
 گویم و حالا علاج این بیماری را از شما میخواهم که اول
 کدام یک از اینها را ترک کنم - آنحضرت فرمود - که
 اول دروغ گوئی را ترک کن و بعد از سه روز پیش من

بیا که علاج دیگر عصیان ترا تجویز کنم - آنکس از دروغگویی
 توبه کرد و بخانه خود آمد - چون خاطرش به حسب عادت به
 فسق میل نمود - اندیشه کرد که هرگاه بدان کار اقدام نمایم
 و پیش پیغمبر خدا روم - و از من پرسند که درین سه روز
 چه کار کردی دروغ نمیتوانم گفت - و نیز آدمی را شرم
 است که بدکرداری خود بر زبان آورد - الغرض در همین اندیشه
 سه روز بگذشت و هیچ بدکاری از او بوقوع نه پیوست تا
 اینکه سیرت ناپسندیده او بخصائل حمیده و شمائل مضیه مبدل
 گردید و از جمیع گناه تائب گشت *

حاصل مطلب - دروغگویی بدترین گناهان است - که
 برکت روزی را می برد و انسان را در نزد همگان خوار
 و بی مقدار می سازد و تمامی افعال زشت و معصیت از
 دروغ می خیزد - پس هر که راست گفت بسلامت ماند

نظم

راستی آور که شوی رستگار

راستی از تو - ظفر از کردگار
 چون بسخن راستی آری بجای
 ناصر گفتار تو باشد حسدای

حکایت ۱۱ - شخصی شیری را در صحرا بسته دام بلا و گرفتار زندان قفس یافت و شیر الحاح آغاز نموده استدعای خلاصی کرد مرد نادان قول حکما را فراموش کرد که گفته اند بزاری دشمنان اعتبار نباید کرد - او را ازان قید خلاصی بخشید - شیر نزدیک او آمد و گفت گرسنه ام میخواهم ترا هلاک سازم که سزای نیکی بدیست - مرد ازان معنی متخیر شده گفت هرگاه گواهی در قول خود بگذرانی خون خود را مباح و معاف خواهم کرد از قضا به روپاهی رسیدند - شیر قصه را بیان کرد - روپاه گفت که باور نمیکنم که تو بدین بزرگی در قفس چگونه گنجیدی - و این مرد چگونه ترا خلاص کرد شیر از جهت اطمینان روپاه در قفس در آمد - روپاه گفت ای مرد ساده دروازه قفس به بند که با بدان

نیکی کردن چنان است که با نیکیان بدی نمودن - و اکنون
 راه خود پیش گیر که از اجل رستی +
حاصل مطلب - هر ظالمان رحم نباید کرد که آن بر
 نفس خود ظلم است - **بیت**
 تر رحم بر پلنگ تیز دندان
 ستمگاری بود بر گوسفندان
حکایت ۱۲ - شخصی در نیم شب بر بام خانه خود استاده
 با سوزن صدا میکرد که ای همسایگان مدد کنید که دزدان
 بخانه من آمده اند - همسایگان می دویدند و از دزد
 اثری ندیده باز می رفتند و او می خندید - هرگاه چند
 بار ازو بدینگونه بظهور رسید اعتبار قولش ساقط شد -
 روزی دزدان در بشکستند و بخانه اش ریختند - هر چند
 بر بام خانه بر آمد و صدا به همسایگان زد کسی ملتفت
 نشد و دزدان تمام اسباب را پاک بردند +
حاصل مطلب - اعتبار قول خود در دست خود است

و هر کسیکه بدروغ گفتن موسوم گشت - هرگاه سخن راست گوید
باور ندارند - قطعه

دروغی نگینند صاحب دلان
پرانکس که پیوسته گفته است راست
دگر مشتتر شد بقول دروغ
اگر راست گوید تو گوئی خطاست

حکایت ۱۳ - چون سخاوت حاتم طائی در جهان شهرت
گرفت - قیصر روم یکصد شتر سرخ موی از او طلب
داشت و آن زمان پیش او یک شتر موصوفت بان
صفت نه بود - از قبائل و خویشاوندان خود فراهم
آورده به حسب خواهش بحضور قیصر فرستاد قیصر روم
تعجب کرد از جوانمردی او - پس هر شتر را اقمشه نفیسه
بار نموده بحاتم واپس فرستاد و او از هر کس که شتر
گرفته بود بار اقمشه همان شتر را نیز بوی بخشید - قیصر
روم چون شنید زیاده تر متعجب شد گویند که حاتم بارها

جان خود را در راه خدا سخاوت کرده بود لاجرم نام او
را تا حال به نیکی یاد میکنند +
حاصل مطلب - هر کس که بخوشنودی حق سبحانه تعالی
در خلاف نفس خود کاری کند نام او نمی میرد - و سخاوت
باعث سرافرازی داین است انسان را +

بیت

سخاوت مس عیب را کیمیاست
سخاوت همه درد ها را دواست

انتخاب از بهارستان

حکایت ۱ - گناہکاری را پیش خلیفه بغداد آوردند - خلیفه بعقوبتی که سزاوار آن بود فرمان داد - گفت ای امیرالمومنین انتقام بر گناه عدل و شجاعت از ان فضل است و پایہ ہمت امیرالمومنین از ان عالی تر است کہ از آنچه بلند تر است شجاعت نماید و بر آنچه فروتر است فرود آید - خلیفه را از سخن او خوش آمد گناه وی را عفو فرمود

قطعه

عفو از گنہ بفضل بہ از انتقام عدل
زان تا باین ز چرخ برین تا زمین رہ است
کی فضل را گذارد و آورد بعدل روی
دانا کہ از تفاوت این ہر دو آگہ است

حکایت ۲ - اسکندر را گفتند بچہ یافتی آنچه یافتی -

از دولت و سلطنت و مملکت با وجود صغرسن و کسی
 وقت - گفت مدارا و نرمی کردم با دشمنان تا از طریق
 دشمنی عنان یافتند - و دلداری نمودم و دوستان را تا
 در قاعده دوستی استحکام یافتند - **بیت**
 بایست ملک سکندر چون وی از حسن بیر
 دشمنان را دوست گردان دوستان را دوست تر

بیت

آسایش و گیتی تفسیر این دو حرف است
 با دوستان مروت با دشمنان مدارا
حکایت ۳ - امیرالمومنین عمر فاروق رضی الله تعالی
 عنه در وقت خلافت خود در مدینه دیواری را گل می کرد
 یهودی پیش وی تنظیم کرد که حاکم بصره متاعی بصد هزار
 درم از من خریده است و در ادای آن تطل می کند -
 فرمودند کاغذ پاره داری گفت فی - قطعه سفالی برداشت
 و در آنجا نوشت که یا از موجبات شکایت پرهیز یا از مسند

حکومت برتیز - و در آخر نوشت که کتب عمر ابن الخطاب
 بر آن مهر زد و نه طغرانی نوشت اما چندان صولت
 عدالت و سیاست وی در خاطر نشسته بود که چون یهود
 آن سفال را بحاکم بصره داد - وی سوار بود از اسپ فرود
 آمد در زمین بهوسید و وجه یهودی را ادا کرد و یهودی همچنان
 سوار استاده بود

حکایت ۴ - حاتم طائی را پدسیدند که هرگز از خود کریم
 نکسی را دیده - گفت بی شبی در خانه غلامی یتیم فرود آمد
 و وی ده سرگوسفند داشت - اذان یک گوسفند را بگشت
 و به پخت و پیش من آورد - مرا عضوی از وی خوش
 آمد و بخوردم و گفتم - این بسی خوش بود - آن غلام
 بیرون می رفت و گوسفندی را گشته آن موضع را می پخت
 و پیش من می آورد - فردا چون اذان خانه بردن آدم دیدم
 که خون بسیار ریخته است - چون معلوم کردم که هرده گوسفند
 خود را گشته بود - گفتم چرا چنین کردی گفت ترا چیزی

خوش آید و من مالک آن باشم اگر مضایقه کنم روا نباشد
 حاتم گفت با وجود آن که در مقابله آن پانصد شتر سرخ
 سوی بخشیدم لکن او ما در سخاوت از خود برتر یافتم زیرا
 که او هر چه داشت به من بخشید و من از آنچه داشتم
 اندکی از بسیار ندادم - قطعه

چون گدای که نیم نان دارد
 تمامی دید ز خانه خویش
 بیشتر زان بود که شاه جهان
 بدید نیمی از خزانه خویش

حکایت ۵ - کودکی بایکی از ارباب مکارم بی ادبی
 کرد - شکایت پیش عمش بردند - خواست تا او را
 ادب کند - گفت ای عم من کردم آنچه کردم - که
 عقل با من نبود - و تو بکن آنچه میکنی که عقل باشت
 قطعه

گر سفیدی بحکم نفس و هوا

نه بوفق خرد کند کاری
بر تو نفس و هوا چو غالب نیست
بجز براه خرد مرو باری

آداب جامعہ و اخلاق نافعہ کہ

از احادیث صحیحہ ترجمہ شدہ

رسول خدا رحمت خدا بروی باد - فرموده است کہ
مسلمان را بر مسلمان شش حق است - چون ملاقاتش
نمایی بروی سلام کن - چون ترا بخواند یعنی برای طعام -
اجابتش نمائی - و چون نصیحت خواهد پندش بگویی و چون
عطسه زند و الحمد لله بگوید - جوابش ده - یعنی یرحمک
الله بگویی - و چون بیمار گردد عیادتش نمای - و چون بمیرد
همراه جنازه اش برو +

رسول خدا را از نیکی و بدی پرسیدند در جواب فرمودند

نیکی خوش خونی است و بدی چیزی است که در دل بگذرد
 و انسان باظهار آن در پیش مردم راضی نباشد +
 چون سه کس باشید دو کس با یکدیگر سرگوشی نکنید که
 این اندوگین می سازد آن دیگر را +

همچکش را از مجلس نینرانیده بر جای او نشینید -
 ولیکن وسعت نمائید در مجلس - و سلام گوید خورد بر
 بزرگ - و کم بر بسیار - و سواره بر پیاده - و کافی ست
 از جماعتیکه بر دیگران بگذرد اینکه سلام گوید یکی از
 آنها و جواب سلام گوید یکی از آنها +

ابتدا، مکنید یهود و نصاری را بسلام - و چون در
 راه یکجا شوید بایشان - تخفیر آنها را نموده و بر او تنگ
 ایشان را مضطر بگردانید - تا تعظیم دشمن خدا و رسول
 او نشود +

یخ یکی از شما آب ایتاوه نیاشامد - چون نعل پوشد
 ابتدا بپای راست کند و چون بکشد ابتدا بپای چپ

نماید - و باید که نعل راست در پوشیدن اول و در
 کشیدن آخر باشد - هرگز نرود یکی از شما در یک نعل
 یا هر دو را بپوشد یا هر دو را بکشد - نمی بیند خدای
 تعالی بنظر رحمت بکسی که جامه خود را برای ناز و
 کرشمه دراز بگرداند +

چون بخورد یکی از شما و بنوشد - پس بدست راست
 بخورد و بنوشد زیرا که شیطان بدست چپ میخورد
 و مینوشد +

بخور و بنوش و بیاشام تا وقتیکه ریا و اسراف
 در میان نباشد +

هر که دوست دارد که رزق وی فراخ گردد و
 در عمر وی برکت شود پس باید که بر خویشان و
 اقربای خود مهربان باشد +

رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرماید که سوگند
 است مرا بدان ذات پاک که جان من در تصرف

اوست - که مومن کامل نمی شود بنده تا اینکه دوست
 دارد برای همسایه و برادر خود - آنچه دوست میدارد
 برای خود - و فرمود که دشنام دادن بمادر و پدر خود
 از گناهان کبیره است - گفتند یا رسول الله آیا کسی
 والدین خود را دشنام میدهد - فرمود آری - دشنام
 میدهد یکی پدر و مادر دیگر را و چون او دشنام دهد
 مادر و پدر او را - گویا خود دشنام داده باشد +

بیت

دهن خویش بدشنام میالا صائب
 کین ز قلب هر کس که دبی باز دهد
 هر که از مسلمان سختی را از سختیها دور کند - خدای
 تعالی از وی سختی را روز قیامت دور میکند - و هر که
 آسانی کند بر تنگ دست - آسان سازد خدای تعالی بر
 دنی کار او را در دنیا و آخرت - و هر که پرده پوشی کند
 مسلمان را در دنیا - بپوشد خدای تعالی پرده او را در

دُنیا و آخرت - و خدای تعالی در مدو بنده است تا زمانیکه
 بنده در مدو برادر دینی خود باشد +
 بلاک گردید بنده دینار و بنده درهم - که اگر بوی
 داده شد خوشنود گشت و اگر داده نشد خوشنود نشد +

بیت

گفت چشم نینگ دنیا دار را
 یا قناعت پُر کند یا خاک گور
 ظاهر است که آخر دینار نار است و آخر درهم هم
 پس ازین هر دو حذر باید کرد و نیک بخت کسی است
 که در همه حال خوشنود است - بیت

نه شادی واد سامانی نه غم آورد نقصانی
 به پیش همت ما هر چه آمد بود همانی
 بگیر از صحت خود بهره مرض خود را - و از حیات خود
 بهره مرگ خود را - بیت

برگ عیشی بگور خویش فرست

کس نیارد ز پس تو پیش فرست
 دوست مبدارد خدای تعالی بنده پر بیزگار آسوده حال
 گوشه گزین را - بیت

مرا بیگانهی از خلق با حق آشنا کرده است
 بطبع من به کس کم ساختن بسیار میسازد
 دور دارید خود را از حسد - زیرا که حسد حسانت را چنان
 میخورد که آتش میزیم را +

نیست پهلوان آنکه مردم را بر زمین اندازد - پهلوان
 کسی است که در هنگام غضب مالک خود باشد +

بیت

پهلوان نیست آنکه در کشتی
 پهلوانی دیگر بیندازد
 پهلوان آن بود که وقت غضب
 نفس تازه را زبون سازد

سخت ترین آنچه می ترسم بر شما شرک کوچک است بینی

ریا و خود نمائی - بیت

کلمید در دوزخ است آن نماز
 که در چشم مردم گذاری دراز
 نشان منافق سه چیز است - چون سخنی گوید دروغ گوید -
 و چون وعده کند خلاف نماید - و چون امین گردد
 خیانت کند *

رسول خدا صلی الله علیه و فرمود - میدانید که غیبت چیست -
 گفتند خدا و رسول دانا تر است - فرمود یاد کردن تو برادر
 مسلمان را با آنچه او ناخوش میدارد - گفتند اگر باشد در برادر آنچه
 میگوییم پس غیبت نیست - فرمود اگر باشد آن چیز در برادر شما
 یاد کردن آن غیبت است - و اگر نباشد بهتان است و آن
 از غیبت بدتر است *

دشمنی و خصومت مکن با برادر دین خود - و
 مزاح مکن با او - و خلاف وعده مکن با او - خدای
 تعالی دشمن میدارد فاحش بهوده گو را *

بیچ مومن طعن کننده نباشد - و فحش گوینده نباشد
و بد زبان نباشد - و در بهشت نمی در آید سخن

چین +

هر که باز داشت غضب را یعنی خشم خود را فرو
خورد - باز دارو خدای تعالی از وی عذاب دوزخ

را +

دای هر کسی که سخن گوید - و بآن دروغ بیاورد
تا مردمان را بآن بخنداند - دلیل است او را باز دلیل

است او را +

و فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لازم
گیرید بر خود راست گفتاری را زیرا که صدق راه

بیناید به نیکو کاری - و نیکو کاری راه بیناید بسوی بهشت
و هرگاه آدمی همیشه راست گوید - دور مداومت آن

کوشش نماید نزد خدا تعالی صدیق یعنی بسیار راست

گو نوشته میشود +

و فرمود - دور دارید خود را از دروغ - زیرا که
دروغ راه مینماید بسوی مجور - و مجور رساننده
است بنار - و هرگاه همیشه آدمی دروغ گوید - و
قصد کذب کند - پس نوشته میشود نزد خدای تعالی
(کذاب) یعنی بسیار دروغ گو +
بیچ چیز نزد خدای تعالی در ترازو گران تر از
حسن خلق نیست و حیا شعبه ایست از ایمان - چون شرم
نکردی هر چه خواهی کن +
هر که آبروی برادر دینی خود را فاشبانه نگهدارد -
خدای تعالی روز قیامت از وی آتش دوزخ را
برگرداند +
خدایتعالی میگوید - ای بندگان من حرام کردم ظلم را بر
خود - و حرام ساختم آنرا مابین شما - پس ظلم نکنید بر یکدیگر +
دور دارید خود را از گمان بد - زیرا که گمان بد
دروغ ترین سخنان دل است +

نکات دل پسند و نصائح ارجمند از اقوال حکما و دانشمندان

نکته ۱ - حق خدای تعالی را نگاهدار تا ترا در حفظ
و حمایت خود نگاه دارد - و در زمان سهولت و
آسانی خود را آشنای او کن - تا در وقت شدت و
دشواری ترا دست گیرد - و چون ترا حاجتی آفتد
روی نیاز جز بدرگاه او مکن و مدد جز از وی نخواه -
که اگر خلق عالم در صدد آن شوند که نفعی که مقدرت
نباشد بتو رسانند هرگز نتواند رسانید - و اگر خواهند
که مضرتی که قضا بر آن نرفته باشد بتولا حق گردانند

یعنی با وجود وسائل اعتماد بر وسائل نباید کرد ۱۲

هرگز ممکن نباشد +
نکته ۲ - دل را خانه خدا گفته اند دل کسی را رنجانیدن
خانه خدا را شکستن است - بیت

دل بدست آور که حج اکبر است
از هزاران کعبه یک دل بهتر است
کعبه بنیاد خلیل آذر است
دل گذرگاه جلیل اکبر است

نکته ۳ - بحالت غضب تحمل لازم است و مغلوب
غضب از قبیل بهائتم +

نکته ۴ - چون عذر پیش تو آرند بپذیر - و چون ترا
ادب آموزند بیاموز - هر کرا ادب آموزند و او نیاموزد
حیوانی است - و هر کرا عذر آورند و نپذیرد نادانی +

نکته ۵ - علم زیور است و نسب جمال - همچنانکه زیور
صاحب جمال را موافق تر آید کسب علم و کمال مر
شریفان را لائق تر نماید +

نکته ۶ - انسان را لازم است که هر صبح در آینه نظر کند اگر صورت خود نیک بیند سیرت را نیک گرداند تا هر دو نیک گردند - و اگر بد بیند سیرت را نیک کند تا دو بدی در وی جمع نشود +

نکته ۷ - خردمند کسی است که اگر همه عالم بخصومت وی برخیزند او را با کسی خصومت نباشد +

نکته ۸ - آنچه بر خود نه پسندی بر همچون خودی مپسندد و بناموس مردمان نظر بد مکن تا بناموس تو دیگران خیال بدی نکنند - بیت

از مکافات عمل غافل مشو

گندم از گندم برودید بوز جو

نکته ۹ - دنیا نیز دار مکافات است اگر نیکی با کسی کنی دیگران با تو نیکی کنند و اگر بدی کنی دیگران نیز با تو به بدی پیش آیند - بیت

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندر وی

نکته ۱۰ - بد بخت کسی است که او را علم دهند و عمل ندهند و توفیق عمل دهند و اخلاص ندهند و به صحبت نیکان راه دهند و قبول نه دهند *

نکته ۱۱ - دوست بجفا دشمن گردد و دشمن بمروت و احسان دوست شود - اگر قوت آن نداری که دشمن را با احسان دوست گردانی باید که دوستان را بافعال زشت دشمن نمکنی *

نکته ۱۲ - دوست صادق آنست که چون بر عیب تو اطلاع یابد در پیش مردم اظهار آن نکند و چون بر همت تو واقف شود آن را باز نماید و چون در باره تو احسانی کند فراموش کند و چون از تو نفعی بوی رسد فراموش نمکند - و چون از تو در حق خود خطای بیند بر تو نگیرد - و چون عذر پیش آری قبول کند *

نکته ۱۳ - با دوست صالح در آمیز - و از دوست فاسق

بگریز که دوست فاسق ترا بصفتهای ذمیمه ولالت کند و
دوست صالح بصفتهای حمیده +

نکته ۱۴ - چهار چیز دلیل بزرگیست - علم را عزیز داشتن
و بد را به نگوئی دفع کردن و خشم را فرو خوردن - و جواب
با صواب دادن +

نکته ۱۵ - چیزی که بکاهد و بیفزاید نور نمر است - و
چیزی که نکاهد و بیفزاید حرص مردم است و چیزی که
بکاهد و بیفزاید عمر است - و چیزی که نکاهد و بیفزاید
روزی مقدر است +

نکته ۱۶ - از فاضلترین علما سه چیز است - یکی آنکه
دشمن خود را دوست سازی - دوم آنکه نادان را به تعلیم
و تربیت دانا گردانی - سوم آنکه به صحبت اهل فسق و
فجور مائل نباشی - و آنها را به پند و نصیحت بصلاح
آری +

نکته ۱۷ - از خوبترین سیرتها تحصیل مال است از

کسب حلال - و نفقه دادن ازان مال به محتاجان و مسکینان
و مرد کامل العقل کسی بود که دشمنان از وی ایمن نشینند
نه آنکه دوستان از وی خائف باشند +
نکته ۱۸ - شخصی که ترا بر عیب های تو مطلع سازد او را
گرامی دار و شخصیکه ترا بمرح دروغ ستایش نماید و
مغرور سازد بوی التفات مکن +
نکته ۱۹ - نیک بخت آن است که از حال دیگران
عبرت پذیرد و بد بخت آنکه از حال او دیگران
عبرت گیرند +
نکته ۲۰ - مرد محتاج باید که از فاقه و تنگدستی تنالد
و صبر پیش گیرد - تا همچنان که از لذت دنیا بی بهره
است از لذت آخرت نیز محروم نشود +
نکته ۲۱ - هر سخنی که از ذکر خالی است لغو است و
هر خموشی که از فکر خالی است سهو است - و هر نظری
که از عبرت خالی است لهو است +

نکته ۲۲ - جوانمرد آن است که مستحق رنجانیدن را
رنجانند و از رنجانیدن کسی نرنجد +

نکته ۲۳ - بهترین مردم کسی است که در عبادت
پیشدستی نماید - و بخلق خدا نفع رساند و با کس بدی نکند
و از کس چشم نیکی ندارد +

نکته ۲۴ - چهار چیز دلیل نادانی بود - با بزرگتر از خود
مجادله کردن و بر نا آزموده اعلیاء کردن - و از مکر دشمن
ایمن بودن - و با ابلهان و سفیهان صحبت داشتن +

نکته ۲۵ - ترقی بمرتبه عالی بزرگت بسیار دست دهد و
نزول از مرتبه عزت باندک حرکت واقع شود - چنانکه
سنگ گران به شققت فراوان از زمین بر دوش توان
کشید و باندک اشارتی بر زمین توان انداخت +

نکته ۲۶ - قدر سه چیز را سه طائفه دانند - قدر جوانی
پیران دانند و قدر صحت بیماران و قدر نعمت محتاجان +

لع یعنی در امریکه مخالف شرع شریف نباشد ۱۲

نکته ۲۷ - از بزرگی پرسیدند که آمده کرا بیشتر است
گفت بدخوترین مردمان را +

نکته ۲۸ - چهار چیز از چهار چیز پیدا شود - از شکر
افزونی نعمت و از خاموشی سلامت و از سخاوت مهتری
و از سیاست ایمنی +

نکته ۲۹ - با دوستان تملطف و با دشمنان مراعات باید -
تا ایشان به محبت بیفزایند و آنها از دشمنی باز آیند -

بیت

بشیرین زبانی و لطف و خوش
توانی که پیلای بموسی کشی

انتخاب از سلسله الذہب

اعتقاد نامہ

بشنو این محنت را بسع قبول
 عاقلی کز بلوغ شد کامل
 در دل و جان خویشتن گیرد
 بزبان ہم زند دم اقرار
 بلکه ذرات جملہ عالم را
 چادوان هست دبود و خواهد بود
 نیست اندر یگانگیش شکلی
 تا بود خلق را رسول و نبی
 کہ محمد علیہ الف صلوة
 واجب آمد آن زما ایمان

بعد حمد خدا و لغت رسول
 کہ سختین فریضہ بر عاقل
 نیست بیرون ازینکہ پذیرد
 بعد ازان بی تردد و انکار
 کافرینندہ ایست آدم را
 کز عدم شان رہ وجود نمود
 هست بی قصت شمار یکی
 کرد بعث محمد عربی
 ہرچہ ثابت شد بقول لغات
 داد ما را خبر بموجب آن

شرح آن گوش کن علی التفصیل	این بود مجمل سخن بی قیل
اشاره الی وجوده سبحانه تعالی	
<p>پیش وی این سخن یقین باشد باشد از جسم و جان چه کنه چه نو که بود فیض بخش همواره نقش بی دست خامه زن که کشید یافته هستی و بقا از دی هر چه بندی خیال ازان برتر یافت زو جمله کائنات وجود کنه او را جز او نداند کس</p>	<p>هر کرا عقل خرده بین باشد کاسمان و زمین و هر چه درو نیست آنرا از صالحی چاره خانه بی صنع خانه ساز که دید هر چه آورده سوی هستی پنی نه عرض ذات اودنی جوهر اول او بود کائنات نبود آخر او باشد و نماید کس</p>
فی وحدته سبحانه تعالی	
<p>وحدتی برتر از شمار و عدد از عدد فارغست و از محدود</p>	<p>واحد است او بذات خویش احد هر کرا وحدتش شود مشهود</p>

<p>کی بماندی جهان بدین قانون تار و پود بقا گسته شدی بلکه بیرون نیامدی ز عدم که دو شه را چو جا شود یک شهر رخنه در کار خاص و عام افتد</p>	<p>گر خدا بودی از یکی افزون در فیض وجود بسته شدی همه عالم شدی عدم با هم داند آبخش ز عقل دارد بهر سلک جمعیت از نظام افتد</p>
---	---

اشارهٔ الی صفاته سبحانه و تعالی

<p>بنعوت جلال معروفست که بود برتر از قیاس و شمار هست نسبت باو جناب اندک نبیست اندر هزار و یک محصور همه با ذات او نه غیر و نه عین</p>	<p>بصفات کمال موصوفست باشد اسمای او چنان بسیار در خبر گرچه هست صد کم یک در چه باشد هزار و یک مشهور همه پاک از شر و بری از شین</p>
--	---

اشارهٔ الی افعاله سبحانه و تعالی

<p>همه تقدیر او بود لا غیر</p>	<p>ماددثات جهان چه شر و چه خیر</p>
--------------------------------	------------------------------------

<p>یک بیک هست آفریده او این خلاف رضا و آن بخصاست نیست کس را مجال چون و چرا ظلم باشد ز فعل او مسلوب</p>	<p>فعل ما خواه زشت و خواه نیکو نیک و بد گر چه مقتضای تقاضاست هر چه خواهد کند ز منع و عطا عدل و فضل است سوی او منسوب</p>
--	---

اشاره الی وجود الملائكة

<p>صفت اول صفت ملائک دان ناکشیده بکفر و عصیان سر که باسماى خویش مذکورند نفع در صورت از سرانبل است قابض روحهاست عزرائیل که نویسنده گان خیر و شرند بر یهین و یسار کرده مقام شر و عصیان رقم زند دوئین که نمایند خویش را بصور</p>	<p>زانچه از علم آمده به عیان بندگانه جسد فرمان بر از ملائک چهار مشهورند وحی تنزیل کار جبرئیل است کافل رزقهاست میکائیل چار دیگر موکل بشرند دو بروزند باوی دوو بشام کاتب النجیر آن یکی ز بهین میتوانند پیش چشم بشر</p>
---	--

از آلو العزم انبیا و رسل	خاصه در چشم بادیان بل
اشاره الى الايمان بالانبياء عليهم الصلوة والسلام	
برده از کل ما خلق سبق اند فضل دارند بر ملائک هم از یکی زلتی شود صادر تواند زدن بر ایشان راه مشتمل بر مصلح است و حکم تتم میکاشت نسل مردم را شد وجود من و تو اش ثمره	انبیا بر گزیدگان حق اند بر سواى خود از بنی آدم و بر بفض محال یا نادر نفس و شیطان بقصد جرم و گناه پیش ارباب شرع و دین آنهم آدم آدم که خورد گندم را دانه را که خورد از ان شجره
اشاره الى افضلیة نبینا صلی الله علیه وسلم	
بعضی از بعض اسل و افضل که زحق سوی ما رسول و نبی است وان شمائل که اصفیا را بود	هست بر مقتضای فضل ازل و ز همه افضل احمد عربی است آن فضائل که انبیا را بود

<p>همه باشد ز فضل احمد کم جانبی امتی فرستادند غیر احمد کسی بکافه ناس</p>	<p>گر شود جمله مجتمع با هم هر نبی را که حجت دادند نیست مبعوث پیش شرع شناس</p>
<p>اشاره الی ختمیت صلی الله علیه وسلم</p>	
<p>دیگران همچو جزو او چوکل است بعد از او هیچکس پیمبر نیست کند از آسمان میح نزول تابع اصل و فرع او باشد همه کس را بدین او خوانند</p>	<p>خاتم الانبیاء والرسل است از پی او رسول دیگر نیست چون در آخر زمان بقول بول پیرو دین و شرع او باشد دین همین دین و شرع او داند</p>
<p>فی شریعت صلی الله علیه وسلم</p>	
<p>هر شریعت که غیر آنست هب است متفق با شریعت دیگر جز ازان رو که شرع اوست روا</p>	<p>شرع او ناسخ شریعت هاست گرفته حکم شرع آن سرور یلمت آنرا متابعت اصلا</p>

اشاره الى معراجہ صلی اللہ علیہ وسلم

<p>بتن او را بمسجد اقطی متوجه بقطع سبع طباق با همه انبیا ملاقی گشت هر که بود اندران دو جای مقیم ماند در سدره جبرئیل از پی بمقامی ز پیشتر اشرف محرمی جز خدا نبود آنجا و آنچه بود از شنیدنی بشنید خوابگاهش هنوز ناشده سرد</p>	<p>برو بیدار حق شب از بطحا کرد از آنجا مقر به پشت براق په سموات یک بیک بگذشت دید هنگام عرض خلد و حجیم چون شد طباق آسمانها طی رفت از آنجا بیاری ز عرف بلکه جائیکه جا نبود آنجا دیدینها بدید آنچه بدید روی از آنجا بجای خویش آورد</p>
---	---

اشاره بمعجزات انبیا علیهم الصلوٰة والسلام

<p>هست بر فضل شان یل جلی هست با دعوی نبوت ضم</p>	<p>خرق عادات از نبی و ولی اگر اظهار آن میان امم</p>
--	---

<p>ورنه آمد کرامت او را نام معجز آن نبی مقبوعست مثل آنها رسول ما را بود که ندا دست انبیا را دست</p>	<p>باشد آن معجزه بعرف انام از ولی خاتمی که مسوعست معجزاتی که انبیا را بود ای بسا معجزیکه او را هست</p>
---	--

اشاره بکتابهای خدایتعالی

<p>گشته نازل بر انبیای کبار لیکن آنرا بدان دران محصور باش مومن بآن علی الاجمال بر کلیم و صحف بر ابراهیم بر میح و زبور بر داؤد که محمد مبلغ آنتست ناید از خلق مثل آن هرگز سحر درزند در ادای کلام یکسر از مثل سوره اقصر</p>	<p>هست حق را کتابها بسیار صد و چهار است در خبر مذکور هر کتابی که کرده حق انزال همچو توریت آن کتاب کریم دیگر انجیل کلامه است فرود جامع آن چهار قرآنتست معنی و لفظ آن بود معجز فضحای عرب اگر تمام عاجز آیند و قاصر و مضطر</p>
---	---

اشارات بآنکه کتاب الله قدیم است

از صفات کلام بنده جداست لا یزالیش دان و لم یزلی میشود نیست چون دران لا یش مرکلام قدیم را چه لباس شخص صاحب لباس را چه خلل	چون کتاب خدا کلام خداست مکن از حق کران چه معتزلی حرف و صوتیکه نو بنو حادث باشد آن پیش عقل خرد شناس و سبدم گر شود لباس بدل
--	---

اشارات بفضیلت امت و شرف آل و اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم

باشد از جمله افضل و اکرم پیرو شرع و ملت اویند بهتر از غیر انبیا باشند کز همه بهتر اند در هر باب	امت احمد از میان امم اولیای کز امت اویند رهبران ره هدیمی باشند خاصه آل پیمبر و اصحاب
--	---

<p>بخلافت کسی به از صدیق کس چو فاروق لائق آن کار کار ملت نیافت زینت و زین اسد الله خاتم الخلفا سلک دین بنی نیافت نظام جز به تعظیم سوی شان منگ دل ز انکار شان بیک سوکن به تحصب مزین در آنجا دم دین خود رایگان ز دست مده بندگی کن ترا بحکم چکار در خلافت صحابی دیگر وان مخالف در اجتهاد خطا لیک از طعن و لعن لب در بند نیست لعن من و تو اش در خود لعن ما جز بما نگرود باز</p>	<p>وز میان همه نبود حقیق وز پی آن نبود ازان احرار بعد فاروق جو بذی الثورین بود بعد از همه به علم و وفا جز بآل کرام و صحب عظام نام شان جز با احترام مبر همه را اعتقاد نیکو کن هر خصومت که بود شان با هم بر کس انگشت اعتراض منه حکم آن قصه با خدای گذار دان خلافتیکه داشت با جید بود حق جانب علی آنجا آن خلافت از مخالفان سپند هر که او را خدای لعنت کرد ور باحسان و فضل شد ممتاز</p>
---	---

اشارات بآنکه تکفیر اهل قبله جایز نیست

<p>که با دروه بنی گروید بینی او را ز روی علم و عمل مشارش ز اهل نار و سحیر که رود راه دین صباح و رواج به ادا امر مهند بکلی روی سوی عقبی روانه قافلها ایمن از روز آخرش مگذار شد مبشر بجنّت الماوا اندران ده مدارشان محصور هم بشارت رسیدشان به بهشت</p>	<p>هر که شد ز اهل قبله بر تو پدید گر چه صد بدعت و خطا و عمل کمن او را به سرزنش تکفیر در به بینی کسی ز اهل صلاح از مناهای بکل شود یکسوی کند از فرض ها و نافلها بیقین ز اهل جنتش شمار مگر آنمکس که از رسول خدا گر چه ده کس بود بآن مشهور ز آنکه جمعی ز آل پاک سرشت</p>
---	---

اشارة بعذاب قبر و سوال منکر و منکر

<p>هر که از زیر خاک شد منزل</p>	<p>ق دو فرشته بصورت یا بیل</p>
---------------------------------	--------------------------------

<p>امتحان را ازان کنند سوال ز انهمه دین که بود دین تو صحت برهد از همه عذاب و عقاب روزنی از بهشت بکشایند که کجا دارد - از بهشت مقام آهین گرز آیدش بر سر بشنود غیر آدمی و پری همه از خواب و خور نفور شوند که دو پهلو می او نه هم گذرد تا دران بنگرد بشام و سحر آوخ از حالتی چنین آوخ</p>	<p>پیش آینه نه ایزد متعال که خدای تو و نبی تو کیست گر بگوید جواب شان بصواب فصحت از قبر او بیفزایند گردد او را عیان چه صبح و چه شام و رنگوید جواب شان در خور ناله او بوقت گرز خوری آدمی و پری اگر شنوند تنگی گوش آچنان فشرود بکشایند روزنی ز سقر جای خود را به بلید از دوزخ</p>
--	--

اشاره بنفختین

<p>وز قیامت نشانها ظاهر کا الله الله بر آیدش بر زبان</p>	<p>چون شود نوبت جهان آخر نشود یافت هیچکس بجهان</p>
---	---

<p>حق تعالی که در دم در صور همه میزند چون چراغ از دم بنود جنس آدم و دیار که کند نفع صور صاحب صور بیکی دم زدن هزاران جان همچو آتش بدم شود زنده</p>	<p>مرسرافیل را دهد دستور زان دمیدن خلائی عالم عمر با زید گنبد دوار بار دیگر زحق شود مامور در دم در قوالب ابدان گرچه ابدان بود پیرا گنده</p>
--	--

اشاره بنظایر صحایف

<p>چون شود حشر کرده در محشر نامهای عمل کنند روان نامه از سوی دست راست بکف از سوی چپ دهند یا پس پشت</p>	<p>از پی نفع صور نوع بشر سوی شان بعد انتظار گران سعد ها را دهند بهر شرف اشقیای را صحیفه ها در مشت</p>
---	--

اشاره به میزان

<p>تا بسنجند طاعت و عصیان</p>	<p>وضع میزان کنند از پی آن</p>
-------------------------------	--------------------------------

آن کیش افزود کفّ حسانات	شاد ز می گو که شد ز اهل نجات
و انکش افزود پلّه عصیان	خون گری گو که ماند در خسران

اشاره بصراط

چون زمیزان وضع آن برهنند پلی آنسانکه از قدم تا فرق تیز چون تیغ بلکه افزودن هم هر که باشد ز مومن و کافر هر که کافر بود چو بنهد پای مومنان را رسد ز حق تا ناید هر کرا بر طریقت بنوی دوزخ از نور او کند پر مهینر یا چو مرغ پران و بادوزان واجب ضعفی بود در ایمانش بلکه در رنج آن گذرگه تنگ	بر جهنم پئی عجب بنهند عابیر آن بود در آتش غرق عرض آن موی بلکه از موکم بر سر پل کنند شان حاضر قعر دوزخ شود مر او را جای لیک بر قدر قدرت توجید چون نبود است غیر راست روی بگذرد همچو برق خاطفت تیز یا چو چیز دگر فزون تر از ان بنود زان گذشتن آسانش باشد او را بقدر ضعف وزنگ
---	---

لیک یا بد خلاص آخر کار	گر چه بیند مشقت بسیار
------------------------	-----------------------

اشارة بمواقف عصمت

پنجه آمد مواقف عصمت کرده آماده خالق داد هر که گوید جواب خود بصواب ورنه در هر یکی ز سختی حال	که مطیعان بایستند و عصمت بهر هر موقفی سوال دگر طی هر موقفی کند بشتاب رنج بیند هزار سال و ملال
--	--

اشارة بخلود کفار در نار و
خروج بعض عصمت بشفاعت

هر که افتد بدوزخ از کفار در بود مومنی فتاده ز راه یا خود او را شفاعت شفعاً در درمی از شفیع نکشاید	جای آن جاودان بود در نار سوزد آنجا بقدر جرم و گناه برماند ازان جزا و سزا ارحم الراحمین بنخشاید
--	---

اشاره بحوض کوثر

پس چون ز دوزخ کنند خلق گند دود دوزخ ز خود فرو شویند	شست و شوی کنند در کوثر سوی جنت سرای خود پویند
--	--

اشاره بدرجات بهشت و خلود ابدان و رویت حق سبحانه و تعالی

درجات بهشت باشد بهشت هر کسی را بقدر علم و عمل جاودان در مقام خود باشد نعمت او برون بود ز شمار که به بیند خدای را به بصر	که بقول ثقات ثابت گشت دهد آنجا خدا مقام و محل هرگزش دل ز غصه نخراند مرد تر از جمله نعمت دیدار چون شب چاروه همه نور
---	--

هست دیدار حق اجل نعم
و به انتهی الکلام و تم

انتخاب از پندنامه شیخ عطار

آنکه ایمان داد مشت خاک را
 عالمی را در می ویران کند
 نیست کس راز هر چه چون دچرا
 دیگری را رنج و محنت میدهد
 دیگری در حسرت نان جان دهد
 دیگری خفته برهنه در تنور
 کس نمی یارد که آنجا دم زند
 بندگان را دولت و شاهی دهد
 طفل را در مهد گویا او کند
 این بجز حق دیگری کی میکنند
 آسمان را بی ستون دارد نگاه
 قول او را سخن نی آواز نی

حمد بجد مرخدای پاک را
 اوست سلطان هر چه خواهد آن کند
 هست سلطانی مسلم مرورا
 آن یکی را گنج و نعمت میدهد
 آن یکی را زر دو صد همیان دهد
 آن یکی پوشیده سنجاب و سمور
 طرفه العینی جهان برهم زند
 آنکه با مرغ هوا ماهی دهد
 بی پدر فرزند پیدا او کند
 مرده صد ساله را حی میکنند
 از زمین خشک رویاند گیاه
 بیچسب در ملک او انباز نی

در نعت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم

<p>بید ازین گوئیم نعت مصطفی سید الکوئین ختم المرسلین آنکه آمد نه فلک معراج او شد وجودش رحمة للعالمین صد هزاران رحمت جان آفرین آنکه شد یارش ابو بکر و عمر صاحبش بودند عثمان و علی آن رسول الله که خیر الناس بود هر دم از ماصه درود و صد سلام</p>	<p>آنکه عالم یافت از نورش صفا آخر آمد بود فخر الاولین انبیاء اولیا محتاج او مسجد او شد همه روی زمین بر روی دیر آل پاک طاهرین از سر انگشت او شق شد قمر بهر او گشتند در عالم ولی عم پاکش حمزه و عباس بود بر رسول و آل و اصحابش تمام</p>
---	---

در بیان مخالفت نفس

<p>عاقل آن باشد که او شاگرد بود هر که خشم خود فرو خورد ای جوان</p>	<p>و آنکه بر نفس خود قادر بود باشد او از دستگاران جهان</p>
---	---

بر مراد نفس تا گردی ایبر	صبر بگزین و تقاعت پیشه گیر
--------------------------	----------------------------

در بیان مذمت مردم آزاری

حق ندارد دوست خلق آزار را از ستم هر که دلی را ریش کرد ای پسر قصد دل آزاری کن خاطر کس را مرسخان ای پسر نام مردم جز به نیکوئی مبر قوت نیکی نداری بد کن ز زبان از غیبت مردم به بند هر که از غیبت زبانش بسته نیست	نیست این خصلت یکی دیندار را آن جراحت بر وجود خویش کرد از خدای خویش بیزاری مکن ورنه خوردی زخم بر جان و جگر گر همی خواهی که گردی معتبر بر وجود خود ستم بسجد مکن تا نه بینی دست و پای خود به بند آن چنان کس از عقوبت رسته نیست
--	--

در بیان فواید خاموشی

ای برادر گر تو هستی حق طلب هر که اگفتار بسیارش بود	جز بفرمان خدا مکشای لب دل درون سینه بیمارش بود
---	---

<p>عاقلان را پیشه خاموشی بود ای برادر جز شنای حق مگو دل ز پر گفتن بمبیرد در بدن هر که او بر عیب خود بینا بود</p>	<p>پیشه جاہل فراموشی بود قول خود را از برای ذق مگو گرچه گفتارش بود در عدن روح او را قوتی پیدا بود</p>
---	--

در بیان حسن خلق

<p>چار چیز آمد بزرگی را دلیل علم را اعزاز کردن بی حساب هر که دارد دانش و عقل و تمیز دیگر آن باشد که جوید صهل دوست ای برادر گر خرد داری تمام هر که باشد تلخ گوی و تیز روی در جوار خود عدو را ره مده با مغبان باش دایم همشین ای پسر ندبیر ره را توشه کن</p>	<p>هر که این دارد بود مرد جلیل خلق را دادن جواب با صواب اہل علم و حلم را دارد عزیز ز آنکه از دشمن حذر کردن نکوست نرم و شیرین گوی با مردم کلام دوستان از وی بگردانند روی از برای آنکه دشمن دور به تا توانی روی اعدا را مبین پس حدیث این و آن یک گوشه کن</p>
---	--

در بیان سبب عافیت

میتوانش یافتن از چار چیز
 تندرستی و فراغت بعد از ان
 عافیت را زو نشانی باشدت
 دیگر از دنیا نباید هیچ جست
 تا نیفتی ای پسر در دام نفس
 تا بیندازند اندر چه ترا
 بر گنه کردن دلیرش میکند
 همچو حیوان بهر خود آخور مساز
 بهر گور خود چراغی بر فروز
 گز خرداری ز خوبی گفت خیز
 تا که گردد باطننت بدر منیر
 در هوای اطلس و دیبا مباش
 زندگی می بایدت در زنده شو

عافیت را گر نخواهی ای عزیز
 ایمنی و نعمت اندر خاندان
 چونکه با نعمت امانی باشدت
 بادل فارغ چه باشی تندرست
 بر میاور تا توانی کام نفس
 نفس و شیطان می برند از ره ترا
 نفس بد را هر که میرش میکند
 ز آب و نان تالاب شکم را پر مساز
 ایکه در خوابی همه شب تا بروز
 ای پسر بسیار خواهی خفت خیز
 ظاهر خود را میار ای فقیر
 طالب هر صورت زیبا مباش
 از هوا بگذر خدا را بنده شو

<p>ترک راحت گیر و آسایش مجوی زانکه خشتش عاقبت بالین بود</p>	<p>بنی تکلف باش و آرایش مجوی مرد ره را بور یا قالین بود</p>
<p>در مذمت خشم و غضب</p>	
<p>چار دیگر هم شود موجود نیز حاصل آید خواری از کابل تنی بنده از شومی او رسوا شود جز پشیمانش نبود حاصلی دوستان گردند آخر دشمنش آید از خواری پشیمانش همیشه عاقبت بیند پشیمانی بسی نیست آدم کمتر از گاو خراست</p>	<p>ای پسر هر کس که دارد چار چیز بنی گمان از کبر خیزد دشمنی چون بوحی در میان پیدا شود خشم خود را چونکه راند جاہلی هر که گشت از کبر بالا گردنش کابلی را هر که سازد پیشه خشم خود را اگر فرد نخورد کسی هر که او افتاده و تن پرور است</p>
<p>در بیان آنچه باز گردانیدن آن محال است</p>	
<p>از محالات است باز آوردنش</p>	<p>خود در چیز است آنچه بعد از رفتش</p>

<p>یا که تیری جست بیرون از کمان کس نگرداند قضای رفته را هچنین عمرت که ضائع ساختی پس ندامت های بسیارش بود چون بگفتی کی توان نهفتنش</p>	<p>چون حدیثی رفت ناگه بر زبان باز چون آرد حدیث گفته را باز کی گردد چو تیر انداختی هر که بی اندیشه گفتارش بود تا مگفتی می توانی گفتنش</p>
<p>در بیان آنچه آبرو نریزد</p>	
<p>تا نریزد آبرویت در نظر زانکه گردی از دروغت بیفروغ گر بریزد آبرو نبود عجب کز سبکساری بریزد آبرو وز حماقت آبرودی خود سریز دائما خلق نیکو می بایدت ز آبرودی خویش بیزاری کند تا نگرود آبرویت آب جوی</p>	<p>دور باش از تیغ خصلت ای پسر اولاً کم گوئی با مردم دروغ پیش مردم هر کرا نبود ادب از سبکساران مباحش ای نیکو ای پسر با مهتران کمتر ستیز گر بعالم آبرو می بایدت هر که آهنگ سبکساری کند خبر حدیث راست با مردم مگوی</p>

تا بود پیوسته در روی تو نور
 ای برادر هیچکس را بد نگوی
 از حسد در روزگار کس مبین

از خلات و از خیانت باش دور
 گر همی خواهی که گویندت نکو
 تا نباشی در بهمان اندوگین

در بیان صفت زندگانی

مرد را از خوبی بد گردد پدید
 مرده میدانش که نبود زنده او
 یتیماید راهست از ظلمت بنور
 شکر اومی باید آوردن بجای
 از طبیب حاذق و از یار غار
 بر مراد خود مکن کار ای پسر
 گرد او هرگز مگرد ای هوشمند
 دور دار از خود که باشی نیکنام
 دل کشاوه دار و تنگی کم نمای
 تا بود نام تو در عالم سخی

تا خوشی در زندگانی ای ولید
 آنکه نبود مرد را فعل نکو
 هر که گوید عیب تو اندر حضور
 مرز او هر کس که باشد رهنمای
 حال خود را از دو کس پنهان مدار
 تا صواب کار بینی سر بسر
 آنچه اندر شرع باشد ناپسند
 هر چه را کرده است حق بر تو حرام
 چونکه روزی بر تو بکشاید خدای
 تازه روی و خوش سخن باش ای انی

<p>تا توانی کینه در سینه مدار خلق خلق نیک را دارند دوست حاجت خود را ازو هرگز نخواه در به بینی با هم مپرس از وی خبر کار فرمایش ولی کمتر نواز</p>	<p>دل ز غل و غش همیشه پاک دار بهترین چیز با خلق نکوست گر تو بینی ناکسی را دستگاه بر در ناکس قدم هرگز مبر تا توانی کار ابله را مساز</p>
---	--

در بیان احتراز از دشمنان

<p>تا نه بینی ملکنتی از روزگار دانگی از صحبت نادان دوست یار نادان را ز خود مجبور دار در بگویی از تو گردانند پشت تلخ باشد و ز شکر شیرین تر است</p>	<p>از دو کس پر هیز کن ای هوشیار اول از دشمن که او آتینه دوست خویش را از نزد دشمن دور دار ای پسر کم گوی با مردم درشت خشم خوردن پیشه هر سرور است</p>
---	--

در بیان اسباب بخت و سعادت

<p>در جهان بخت و سعادت باشدش</p>	<p>هر کراسه کار عادت باشدش</p>
----------------------------------	--------------------------------

<p>در ملامت هیچ نکشاید زبان سر برایش آرتابی ثواب بار خود بر کس میفلن دینهار</p>	<p>اولاً گر ببیند او عیب کسان هر کرا بینی بر راه ناصواب زحمت خود را ز مردم دور دار</p>
<h3>در بیان علامات منافق</h3>	
<p>در جهنم دان منافق را و ثناق زان سبب مقهور قهر قاهر است قول او نبود یغیر از کذب لاف هم امانت را خیانت میکند زان نباشد در رخس نور و صفای تنیغ را از بهر قتلش تیز کن منزل او در دنگ چه میشود</p>	<p>دور باش ای خواجه از اهل نفاق سه علامت در منافق ظاهر است و عده های او همه باشد خلاف سومنان را کم اعانت میکند نیست در وعده منافق را وفا از منافق ای پسر پرهیز کن با منافق هر که همراهی شود</p>
<h3>در بیان آنکه دوستی را نشاید</h3>	
<p>تو طمع زان دوست بردار ای پسر</p>	<p>دوست بد باشد زیانکار ای پسر</p>

<p>دوست مثنارش بدو همدم مباش از چنان کس خویشتن را دور دار دور از وی باش تا داری حیات گر سر خود بر قدم های تو سود خصم ایشان شد خدای دادگر</p>	<p>هر که میگوید بدیهای تو فاش دوستی هرگز مکن با باده خوار منعمی گر میکند ترک زکات دور شو ز آنکس که خواهد از تو سود ای پسر از سود خواران کن خدر</p>
<h3>در بیان غمخواری مردم</h3>	
<p>زانکه هست این سنت خیر البشر در مجالس خدمت اصحاب کن تا عزیز دیگران باشی تو نیز کاین ز سیرت های خوب اولیاست</p>	<p>بر سر بالین بیاران گذر تا توانی تشنه را سیراب کن در جوانی دار پیران را عزیز بر ضعیفان گر بخشائی روست</p>
<h3>در مذمت پُرخواری</h3>	
<p>تا نمیرود در بدن قلب ای غلام خوردن پُرخورم بیماری بود</p>	<p>بر سر سیری مخور هرگز طعام علت مردم ز پُرخواری بود</p>

باش دایم طالب قوت حلال
در تن او دل همی میرد تمام

تا شود دین تو صافی چون زلال
آهنگ باشد در پی قوت حرام

مناجات بجناب مجیب الدعوات

ما گنه گاریم تو آمرزگار
جرم بی اندازه بچند کرده ایم
آخر از کرده پشیمان گشته ایم
همقرین نفس و شیطان مانده ایم
غافل از امر و نواهی بوده ایم
با حضور دل نکردم طاعتی
آبروی خود بخصیان ریخته
زانکه خود فرموده لا تقنطوا
ما امید از رحمت شیطان بود
رحمت باشد شفاعت خواه من
پیش از ان کاندز لحد خاکم کنی

پادشاهای جرم ما را در گذار
تو نگو کاری و ما بد کرده ایم
سألهما در بند عصیان گشته ایم
دایما در فسق و عصیان مانده ایم
روز و شب اندر معاصی بوده ایم
بی گنه نگذشت بر ما ساعتی
بر در آمد بنده بگریخته
مخفرت دارد امید از لطف تو
بحر الطواف تویی پایان بود
نفس و شیطان زدو کرباره من
چشم دارم که گنه پاکم کنی

تمام بیت این کتاب ۳۷۶
۹۲
ضمیمه

اندران دم کز بدن جانم بری | از جهان با نور ایمانم بری

بیت

نقل دستخط جماعه مصححین که حسب فرمان جناب عالی نائب السلطنه صابا مقرر شده اند

هو الله

این رساله معرفت مؤلف تالیف خانه سراجیه از نظر این
داعیان گذشت بقدر وسع در توضیح آن کوشیدیم برای خواننده
آن نافع است فقط ۲۹ کلام

دستخط سید غلام محمد مقرر محفل | دستخط ملا احمد غزنوی مقرر محفل
میزان التحقیقات الشرعیه - | میزان التحقیقات الشرعیه -

ملا غلام نقشبند حاجی باشی | دستخط ملا عبدالرشید | انتخاب لطیف و فقرات شریفه است
دستخط کروم | قندهاری | دستخط محمد صید بن غنی (ملا حاجی غوری) نائب السلطنه صابا

الرافعه سعد الدین قاضی القضاة بلاد افغانستان صان الله تعالی اهلها
مع امیرها عن الخسران والمخذلان